

روسو، عصر روشنگری، و جهان اسلام

ایان کالر

متفکران «عصر روشنگری» در اروپا تأثیر سرنوشت‌سازی بر شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی مدرن در غرب و در سراسر دنیا گذاشتند. در میان این متفکران، ژان-ژاک روسو تأملات خلاقانه‌تری بر ارتباط تمدن غربی با جهان اسلام داشت، و رویکرد روادارانه‌تر و دقیق‌تری در فهم آموزه‌های اسلامی در پیش گرفت.

آیا بین اسلام و عصر روشنگری در اروپا می‌توان رابطه‌ای یافت؟ شاید به نظر برسد که روسو انتخاب مناسبی برای بررسی این مسئله نباشد. او هرگز به خارج از اروپای غربی سفر نکرد، و هیچ‌یک از آثار او را نمی‌توان در زمره‌ی پژوهش‌های خاورشناختی به حساب آورد. اندیشمندان بسیاری در عصر روشنگری وجود داشتند که احتمالاً گزینه‌ی مناسب‌تری برای بررسی این پرسش‌اند. برای مثال، چند تن از اصحاب دایرة‌المعارف یا آنسیکلوپدی در فرانسه به تفصیل درباره‌ی جهان اسلام نوشته‌اند و فلاسفه‌ی دیگر وقت خود را صرف ترجمه‌ی قرآن یا نوشتن زندگی‌نامه‌ی پیامبر اسلام کرده‌اند.

با این حال، روسو از بسیاری از این پژوهشگران به جهان اسلام نزدیک‌تر بود: نه تنها در اندیشه‌های خود بلکه در زندگی‌اش. او می‌نویسد: «در اروپا سه دین عمده وجود دارد ... یکی تنها یک تجلی الاهی را قبول دارد، دیگری دو تجلی الاهی را، و سومی سه تجلی الاهی را.» روسو به همین سادگی تفاوت‌های بین سه دین عمده را نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که هر سه به یک اندازه سزاوار احترام‌اند. او استدلال می‌کند که اگر در استانبول به دنیا آمده بود، اینک یک مسلمان بود: به باور او، از بسیاری جهات دین نتیجه‌ی جبر جغرافیایی است. روسو هوادار آن نوع مدارایی است که هم به افراد اجازه می‌دهد بنا بر وجدان خود دست به انتخاب بزنند و هم از معنویت‌گرایی آن‌ها در جامعه‌ی مدنی سود می‌جوید. او مدافع جدایی دین و دولت نبود: او به دینی مدنی باور داشت، دینی که می‌توانست از اختلافات فرقه‌ای فراتر برود. او همچنین توانایی پیامبر اسلام در متحد ساختن و رهبری پیروان خود را می‌ستود.

در آثار روسو نشانه‌ای از مواجهه‌ی خصومت‌آمیز با «دیگری»‌ای که از دید او تفاوتی بنیادین بین‌شان وجود داشت، به چشم نمی‌خورد؛ در نوشته‌های او با مشاهدات و ملاحظاتی مواجه ایم که در تجربه‌های شخصی خود او و خانواده اش ریشه دارد. این تجربه‌ها به جهانی تعلق دارد که نمی‌توان آن را به سادگی به دو قلمروی متمایز مسیحی و مسلمان تقسیم کرد. این امر با دیدگاه پذیرفته‌شده‌ی کنونی که بنا بر آن اروپایی‌ها از پس پرده‌ی تفکرات قالبی آگروتیک خود به مسلمانان می‌نگریستند - دیدگاهی که تحت تأثیر پژوهش ادوارد سعید با عنوان «شرق‌شناسی» شناخته می‌شود - تفاوت دارد. واقعیت، پیچیدگی بیشتری دارد.

ساعت‌ساز استانبول

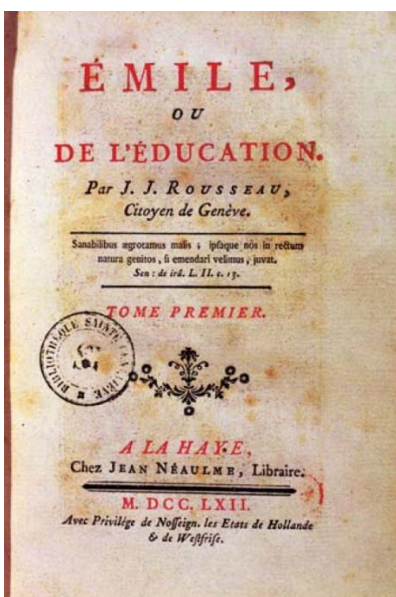
ژان-ژاک روسو در جهانی به دنیا آمد که ویژگی آن پویایی و تحرک بود. پدر او، آیزاک (اسحاق) روسو به خانواده‌ی فرانسوی پروتستانی تعلق داشت که به سوئیس پناهنده شده بودند. او با دختر جوانی به نام سوزان برنار ازدواج کرد. اندکی پس از ازدواج، او همسر باردار خود را ترک کرده و به استانبول، پایتخت امپراتوری عثمانی، سفر کرد و در آن جا به کار ساعت‌سازی مشغول شد. شواهد نشان می‌دهند که چنین تصمیم‌هایی تا اندازه‌ای در دهه‌ی اول قرن هجدهم رایج بود. از آن‌جا که بازار کار در سوئیس اشباع شده بود، صنعتگران آن باید سراغ جهان خارج می‌رفتند.



در پایین این لوحه، که برای بزرگ‌داشت دویستمین سال تولد روسو در سال ۱۹۱۲ تهیه شده، نوشته شده است: «ژان-ژاک! کشور خود را دوست بدار» - و این در حالی است که پدر او در استانبول به کار مشغول شد و خود ژان-ژاک هم در ۱۵ سالگی از ژنو به ایتالیا گریخت.

برادر آیزاک به آمستردام رفت؛ عموی او، جیکوب (یعقوب)، به لندن نقل مکان کرد؛ برادر همسر او، گابریل برنار، ابتدا به ونیز و سپس به چارلزتاون در کارولینای آمریکا رفت. یکی دیگر از خویشاوندان او به همراه هیئت نمایندگی دولت فرانسه، در دوران لویی چهاردهم، به ایران رفت و برای همیشه در اصفهان اقامت گزید. فرزند این شخص، ژان-فرانسوا روسو، زبان ترکی و فارسی را در دوران کودکی آموخت و سپس به مطالعه‌ی زبان‌های عربی و ارمنی پرداخت و کنسول فرانسه در بصره شد. گفته می‌شود او به قدری به ژان-ژاک شباهت داشت که وقتی به پاریس رفت برخی تصور کردند ژان-ژاک از گور برخاسته و ردای شرقی باشکوهی بر تن کرده است.

آیزاک روسو در سال ۱۷۱۱، پس از هفت سال اقامت در استانبول، به ژنو بازگشت. او فرزند هفت ساله داشت که پدرش را نمی‌شناخت و بلافاصله فرزند دیگری – آن‌طور که روسو بعدها نوشت، «ثمره‌ی نامیمون» بازگشت پدر – در راه بود. مانند بسیاری از زنان آن دوران، سوزان با تولد نوزاد خود، ژان-ژاک، چشم از دنیا فرو بست. روسو می‌نویسد: «وقتی به دنیا آمدم، نحیف و رنجور بودم ... من به قیمت جان مادرم به دنیا آمدم، و تولدم اولین بدبختی‌ام بود.» از نظر روسو، تصمیم پدر برای ترک استانبول علت مرگ مادرش بود. ظاهراً، برادر بزرگ‌تر او هیچ‌گاه نتوانست با این ضربه‌ی روحی کنار بیاید؛ او در دوران نوجوانی ناپدید شد – شاید او نیز به شرق رفت – و دیگر هیچ خبری از او نشد.



کتاب‌خانه‌ی سن ژنویو / آرشیو شماره / Bridgeman Images

روسو در **امیل**، یا **درباب تربیت** (۱۷۶۲)، می‌نویسد: «تمام آن‌چه را که در هنگام تولد فاقد آن ایم و در بزرگ‌سالی به آن احتیاج داریم، تربیت در اختیار ما قرار می‌دهد. این تربیت به دست خود طبیعت، یا انسان‌های دیگر، یا شرایط انجام می‌شود.» شخصیت اصلی این کتاب در تحرک اجتماعی الجزیره بود که در نهایت به بینش‌های عمیقی دست یافت.

روسو نیز در ۱۴ سالگی، پس از این که یک بار شبی پشت دروازه‌های ژنو ماند، برای فرار از تنبیه شدن به دست استاد ساعت‌ساز خود، تصمیم به فرار گرفت. او نه تنها زادگاه بلکه آیین پروتستانی، دینی که در آن پرورش یافته بود، را نیز ترک کرد و به شهر انسی در ساوی (که در آن زمان بخشی از ایتالیا بود) رفت و در آنجا کاتولیک شد. در خانه‌ی مادام واران، حامی و معشوقه‌ی خود، پناهگاهی یافت اما با گذر زمان، سایر معشوقان او باعث آزار روسو شدند. در این خانه، رفتار مؤدبانه‌ی یک استاد موسیقی پاریسی رشک او را برانگیخت، روسو هم نام او را، ویلنو، دزدید و شکل تحریف‌شده‌ی نام خود، «وُسور»، را به آن اضافه کرد.

پس از ترک منزل مادام واران، روسو با کشیشی یونانی و ساکن اورشلیم، واقع در امپراتوری عثمانی، آشنا شد و او را در جمع‌آوری اعانه همراهی کرد. هدف آن‌ها این بود که پس از سوئیس، از طریق آلمان و لهستان، عازم اورشلیم شوند. روسو - که اکنون نام وسور ویلنو را برای خود برگزیده بود و ادعا می‌کرد پاریسی است - در جریان سفرهای خود در سوئیس با مارکی دو بوناک، سفیر پیشین در استانبول و آن زمان سفیر فرانسه در سوئیس، آشنا شد. روسو داستان زندگی خود را برای این مرد فرهیخته تعریف کرد و سپس به نحوی مؤثرتر آن را برای همسر او بازگو کرد. مادام دو بوناک در پاسخ گفت که «او نباید برای همراهی با آن کشیش یونانی خود را دچار زحمت کند.» اندکی بعد، روسو با کمک خانواده‌ی بوناک از مرز فرانسه عبور کرد و عازم پاریس شد، جایی که در نهایت در آنجا به شهرت دست یافت.

«امیل» روسو در الجزیره

ژان-ژاک روسو به اورشلیم یا هیچ نقطه‌ی دیگری از جهان اسلام - حداقل به صورت فیزیکی - سفر نکرد. او تنها از طریق قهرمان مشهورترین رمان خود، امیل، که در سال ۱۷۶۲ و با جنجال بسیار منتشر شد، سفری را که آغاز کرده بود به انتها رساند. امیل از کتاب‌های پر فروش قرن هجدهم و مبنایی تربیتی برای یک عصر انقلاب بود. با این حال در اکثر نسخه‌های چاپ‌شده، بخش پایانی و ناتمام کتاب، با عنوان «امیل و سوفی»، گنجانده نمی‌شود. اما این بخش جذاب‌ترین قسمت کتاب است: امیل اروپا را ترک می‌کند تا در آفریقای شمالی به آموخته‌های خود جامه‌ی عمل بپوشاند.

در این بخش پایانی (و ناتمام)، امیل که از جامعه بیزار شده و رابطه‌اش با سوفی نیز از هم پاشیده، با کشتی فرانسه را ترک می‌کند. در حالی که عازم ناپل شده‌اند، کشتی به تصرف دزدان دریایی در می‌آید، و امیل اسیر شده به الجزیره برده می‌شود. او در معدن سنگ و زیر ضربات شلاق کارفرمایی که بردگان را به نحو طاقت‌فرسایی شکنجه می‌کند، به کار گرفته می‌شود. امیل به کمک سایر بردگان اعتصابی را سازمان‌دهی می‌کند و به این ترتیب، با تحمل دشوارترین شرایط، معنای حقیقی آموزش فلسفی خود را آشکار می‌کند.



آلفرد یوهانوت/ مجموعه‌ی خصوصی/ آرشیو شماره/ Bridgeman Images

این تصویر – که متعلق به نسخه‌ای از کتاب است که در اوایل قرن نوزدهم انتشار یافته – استعاره‌ای بصری برای «روشنگری» اروپایی گسترده‌تری است که ایده‌های روسو در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است.

صاحب معدن سنگ با ملایمت از امیل می‌خواهد تا دلایل اعتصاب خود را توضیح بدهد. امیل شگفت‌زده شده و می‌گوید: هر ارباب اروپایی‌ای به جای او بود، اعتصاب‌کنندگان را کتک می‌زد یا می‌کشت. او می‌گوید: «دریافتم که نام‌های **مور** و دزدان دریایی حامل پیش‌داوری‌هایی است که من به اندازه‌ی کافی نسبت به آن‌ها حساسیت نشان نداده بودم. این مردمان اهل ترحم نیستند، اما عادل اند؛ و هرچند نمی‌توان از آن‌ها انتظار ملایمت و بخشش داشت، شیرین یا بوالهوس نیز نیستند.» ایده‌ی «ترکِ بخشنده» به سرعت فراگیر شد و در تئاتر و اپرا (مانند **دست‌برد به حرم‌سرای** موتزارت، ۱۷۸۲) مورد استفاده قرار گرفت. این ایده رنگ و بوی رمانتیکِ شرق‌شناسانه نداشت، بلکه روسو برداشتی عقلانی از جامعه‌ی الجزایر ارائه می‌کرد.

با انتشار شهرت امیل، او به خدمت حاکم الجزیره، عاصم اوغلو، خوانده می‌شود. راوی درباره‌ی این حاکم می‌گوید: «او برای رسیدن به این جایگاه والا، شرافتمندانه‌ترین مسیر را طی کرده است: او ملوانی ساده بود که تمام مدارج نظامی را طی کرد و قدم به قدم به بالاترین مقامات دولتی رسید و با مرگ حاکم پیشین، به اتفاق آرای ترک‌ها و مورها – این مردان جنگ و قانون – به جانشینی او انتخاب شد.»

روایت روسو تا حد زیادی به واقعیات تاریخی الجزیره در آن دوران شباهت دارد. علت علاقه‌ی اصلی روسو به الجزیره تحرک اجتماعی آن بود، که به باور او و سایر فیلسوفان اروپایی از عناصر اصلی جوامع «استبدادی» شرقی

بود. این ویژگی از نظر نویسندگان اشراف‌منش (مانند مونتسکیو و ولتر) یک نقیصه بود. بنا بر استدلال آن‌ها، در جامعه‌ای که یک برده می‌توانست وزیر شود یا با فرمان شاه یک وزیر به خاک سیاه بنشیند یا کشته شود، آزادی وجود ندارد. از نظر این نویسندگان، نابرابری موجود در جوامع خودشان یک ضرورت بود. روسو - فرزند ساعت سازی فقیر و نه یک اشراف‌زاده‌ی ثروتمند - نگاه کاملاً متفاوتی داشت.

روسو در امیل می‌پرسد: «چرا ترک‌ها معمولاً مهربان‌تر و مهمان‌نوازتر از ما هستند؟» پاسخ وی این بود که در سرزمین عثمانی حتی برجسته‌ترین افراد می‌دانند که ممکن است به فلاکت دچار شوند، اما اشراف فرانسوی هیچ‌گاه به جایگاه کشاورزان تنزل پیدا نمی‌کنند، و برعکس. به باور روسو، تحرک اجتماعی باعث می‌شد تا هر فرد، چه فقیر و چه ثروتمند، بتواند در خیال خود با سایر اعضای جامعه هم‌ذات‌پنداری کند. این ایده‌ی جدید که بنا بر آن، جامعه تنها به افراد ثروتمند و قدرتمند تعلق ندارد بلکه همه در آن شریک اند، بر انقلاب فرانسه و برداشت مدرن غربی از عدالت اجتماعی تأثیرگذار بوده است.

«سلام علیکم» روسو

اما این سفر خیالی به جهان اسلام تنها تجربه‌ی روسو از فرهنگی متفاوت نبود. روسو زمانی که پس از جنجال بر سر انتشار امیل مجبور شد از مرزهای سوئیس فرار کند، تصمیم گرفت شیوه‌ی لباس پوشیدن خود را تغییر دهد: کلاه گیس، شلوار و نیم‌تنه را به ردای گشاد و بلند و کلاه ارامنه‌ی عثمانی تغییر داد. در حالی که عثمانی‌ها به راحتی در می‌یافتند که لباس او مسیحی است، همسایگان او در سوئیس تصور می‌کردند این لباس اسلامی است. واکنش لرد مارشال کیت، که حامی روسو هم بود، بسیار باعث خوش‌حالی روسو شد. او می‌نویسد: «زمانی که عالی‌جناب مرا در این لباس دید، با گفتن "سلام علیکم" به من خوش‌آمدگفت. این کار او من را مطمئن کرد و از آن به بعد همیشه همین لباس را بر تن داشتم.» مارشال با فرهنگ اسلامی کاملاً آشنا بود و در خانه‌ی چند نفر به چند زبان مختلف صحبت می‌کردند: ابراهیم، یک بودایی قالمقی تارتار؛ موکا، فردی آفریقایی؛ و زن ترک جوانی به نام امه‌الله. در خلال ماه‌های سال ۱۷۶۳، روسو آموزش امه‌الله را بر عهده گرفت و او را «خواهر عزیز» می‌خواند. یک‌بار هم یکی از مهمان‌های مارشال از «دستار» روسو بسیار تعریف کرد و گفت که او با آن شبیه قهرمان یکی از داستان‌هایش شده است.



از چپ به راست: موزهی شهر پاریس / موزهی کارناواله / Bridgeman Images؛ کتابخانهی هنرهای تزئینی / Bridgeman Images

روسو در اواخر عمر ۶۶ ساله‌ی خود، به گیاهشناسی علاقه پیدا کرد. او گیاهان اطراف شهر ارمینوویل، در فرانسه، را جمع‌آوری می‌کرد و اغلب با گیاه‌شناس و داروساز برجسته، فوزه اوبله، مکاتبه داشت.

مواجهات درهم‌تنیده

به این ترتیب، اسلام و فرهنگ اسلامی برای روسو آن «دیگری»‌ای نبود که بخواهد هویت اروپایی خود را در تقابل با آن تعریف کند، بلکه عنصری جدایی‌ناپذیر از داشته‌های فرهنگی او بود. روسو با تجربه کردن ارتباط‌های مختلف با جهان اسلام، به شیوه‌هایی برای ابراز استقلال اجتماعی و فرهنگی خود دست یافت: او به این ترتیب دست به انتخاب‌هایی اصولی می‌زد، کاری که از نظر او بنیان آزادی سیاسی بود. او مرزهای جغرافیایی، فرهنگی، و حتی دینی هویت را جابه‌جا کرد و تأکید داشت که افراد می‌توانند از بین مسیرهای بدیع و مختلفی که در جهان‌های متفاوت وجود دارند، دست به انتخاب بزنند.



کتاب‌خانه‌ی ملی / Bridgeman Images

روسو هیچ‌گاه به بیرون از اروپا سفر نکرد اما خانواده‌ی مهاجر او و مواجهه‌اش با مسافرانی از سرزمین‌های مختلف در او تصوراتی همدلانه پدید آورد. او در **امیل** می‌نویسد: «جهان واقعیت محدود است اما جهان تصورات نامحدود.»



میگل آنخل مونوز پلیسیر / Alamy

برای گرامی‌داشت روسو اکنون مجسمه‌ای در موزه‌ی لوور پاریس قرار داده شده است، برای نویسنده‌ای که اندیشه‌های او زمانی به اندازه‌ای بحث‌برانگیز بود که مجبور شد از فرانسه بگریزد.

جست‌وجوگری‌های روسو بر برداشت امروزی ما از «غرب» تأثیرگذار بوده است. جهان اطراف او سرشار از کسانی بود که در فضای فرهنگی بزرگ‌تر نقش میانجی را بر عهده داشتند: پدر او، آیزاک، از بازگشت خود به ژنو پشیمان بود در حالی که اقوام او در ایران زندگی خوب و خوشی داشتند؛ خان‌های مارشال و ساکنان رنگارنگ آن، از جمله دختر ترک، ام‌الله؛ و حتی خودهای دیگر روسو- وُسور که آماده‌ی عزیمت به شرق بود، و شخصیت داستانی امیل که در الجزیره شاهد تحقق کامل قواعد رفتاری خود بود. این تلاقی مسیرهای فرهنگی در اروپا و سرزمین‌های اسلامی هم‌جوار با نوشته‌ها و ایده‌های روسو عجین شده است، نوشته‌ها و ایده‌هایی که روسو هیچ‌گاه تلاش نکرد آن‌ها را از زندگی خود جدا کند.

برگردان: هامون نیشابوری

ایان کالر استادیار رشته‌ی تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا است. آن‌چه خواندید برگردان بخش‌هایی از این نوشته‌ی او است:

Ian Coller, '[Rousseau's Turban](#),' *AramconWorld*, January/February 2017.